



پیش‌تاز

ساخت حزب پیشاهنگ در کنیا

انترناسیونال مترقی • مترجم: یحیی ستاری • 13-06-1405 • زمان مطالعه: ۲۹ دقیقه • سیاست و جامعه

فهرست

ضرورت حزب ... ۲

از مستعمره تا نومستعمره: مسیر کنیا در سایه امپریالیسم ... ۴

حاکمیت ملی و مبارزه دوجمله‌ای ... ۶

پیدایش و پالایش: شکل‌دهی به حزب پیشاهنگ ... ۷

ابزارهای انقلاب: سازمان‌دهی، انضباط و خط توده‌ای ... ۹

جبهه گسترده مبارزه: اتحاد ستم‌دیدگان ... ۱۰

به سوی پیروزی ... ۱۱

توضیحات

این پژوهش حزب کمونیست مارکسیست کنیا را بررسی می‌کند: از ضرورت حزب پیشاهنگ در سنت مارکسیستی و گذار کنیا از مستعمره به نومستعمره تا راهبرد دمرحله‌ای انقلاب دموکراتیک ملی و سوسیالیستی، سانتالیسم دموکراتیک، خط توده‌ای و جبهه‌ی متحد فرودستان. مسیری که حاوی درس‌های ارزشمندی است.

این متن ترجمه‌ای است از مقاله «Building the Vanguard Party in Kenya» از مجموعه «برای ساخت آینده» درباره‌ی بر ساخت سوسیالیسم معاصر، منتشرشده در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۶ توسط انترناسیونال مترقی (Progressive International).

متن اصلی را می‌توانید اینجا [۱] مطالعه کنید.

«برای ساخت آینده»، مجموعه پژوهشی درباره‌ی بر ساخت سوسیالیسم معاصر، به حزب کمونیست مارکسیست کنیا نگاه می‌کنیم – پروژه‌ای برای ساختن حزب پیشاهنگی مجهز، به رهبری مردم کنیا به سوی سوسیالیسم.

«سفر به سوی آزادی پر است از فداکاری و اشک و گرسنگی و لباس‌های پرشپش و خون و مرگ.»

– ددان کیماتی (Dedan Kimathi)

«از درخت بالا رفتن، از نوکش شروع نمی‌شود.»

– ضرب‌المثل آفریقایی

ضرورت حزب

در سنت مارکسیستی، حزب پیشاهنگ وسیله‌ای ضروری و گریزناپذیر در مبارزه برای رهایی است. در جهانی که ساختارش بر پایه امپریالیسم شکل گرفته، دموکراسی به شدت محدود و تنگ‌نفس است، به‌ویژه در جهان پیرامونی. دموکراسی در این نظام، پیش از هر چیز، در خدمت منافع قدرت‌های امپریالیستی و نخبگان ملی‌ای است که به‌عنوان کارگزاران آن‌ها عمل می‌کنند. این روابط اجتماعی نه تنها زندگی روزمره میلیاردها انسان را تعیین می‌کنند، بلکه سلطه‌ای سخت بر عرصه‌های سیاست، فرهنگ، آموزش و اطلاعات نیز دارند. در چنین فضایی، انتخابات عمدتاً میان احزابی برگزار می‌شود که همه، هر یک به شیوه‌ای، متعهد به حفظ نظام

سرمایه‌داری‌اند. در این میان، کارگران، دهقانان و تهی‌دستان شهری ناگزیرند خود را با افق‌های سیاسی‌ای هم‌راستا کنند که ستمگران آنان ترسیم کرده‌اند؛ افق‌هایی که هرگز بنیان روابط اجتماعی تحمیل‌شده از سوی سرمایه‌داری و امپریالیسم را به چالش نمی‌کشند. از همین روست که ستم‌دیدگان به وسیله‌ای سیاسی نیازمندند که بتواند به‌عنوان یک طبقه، نمایندگی‌شان را بر عهده بگیرد. این دقیقاً نقش حزب انقلابی است؛ حزبی که در پی پرورش، پیش‌برد و به‌مقصد رساندن آرمان‌های مردم کارگر و ستم‌دیده در مسیر سوسیالیسم است.

چرا به یک حزب انقلابی نیاز است؟ کارل مارکس و فریدریش انگلس در «بیانیه کمونیست» نوشتند که سرمایه‌داری «گورکنان خویش را می‌آفریند»^۱. تمرکز سرمایه در دستان یک طبقه، هم‌زمان طبقه کارگر را نیز پدید می‌آورد؛ طبقه‌ای که آفریننده تمامی ثروت جامعه است. مارکس و انگلس نشان دادند که این طبقه می‌تواند ابزار تولید را تصاحب کرده و سود حاصل از آن را در مسیر بهبود زندگی بشری بازتوزیع و هدایت کند. اما این فرایند خودبه‌خود و بدون واسطه رخ نمی‌دهد. کارگران در ابتدا استثمار خویش را نه به‌صورت جمعی، بلکه به‌شکلی فردی تجربه می‌کنند و از سوی دیگر، ایدئولوژی طبقه حاکم در تار و پود جامعه نفوذ کرده و تشکلیابی جمعی را دشوار می‌سازد. حزب انقلابی همچون سازوکاری برای غلبه بر این محدودیت‌ها عمل می‌کند؛ سازوکاری که با انباشت و تمرکز تجربیات طبقه کارگر، به کارگیری، بسط و اشاعه نظریه انقلابی، و ترسیم جهت‌گیری‌های راهبردی برای مبارزه طبقاتی، این رسالت را به انجام می‌رساند.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میدان آزمایشی برای این نظریه فراهم آورد. ولادیمیر لنین نشان داد که طبقه کارگر، هنگامی که در حصار فعالیت‌های سندیکایی محدود می‌ماند و توجهش صرفاً به مسائل باریکی چون دستمزد و ساعات کار معطوف می‌شود، به‌خودی‌خود مطالبات گسترده‌تری برای نمایندگی سیاسی طرح نمی‌کند و از توانایی خود برای اداره کل یک دولت آگاه نیست. از این رو، به حزبی متشکل از انقلابیون حرفه‌ای نیاز بود تا آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش کارگری تزریق کند، در سازمان‌دهی آن یاری رساند و در تحقق رسالتش برای تصاحب قدرت دولتی راهگشا باشد. بدین‌سان، حزب انقلابی به متبلورترین تجلی آگاهی طبقاتی بدل می‌گردد؛ نهادی که طبقه کارگر را از جایگاه «طبقه‌ای در خود» (به‌مثابه یک مقوله عینی اقتصادی) به «طبقه‌ای برای خود» (به‌عنوان کنشگری سیاسی آگاه و عاملی مؤثر در تاریخ) ارتقا می‌بخشد. چنین رسالتی هرگز از عهده یک سازمان مردم‌نهاد، یک انجمن بحث و گفت‌وگو، یا یک ابزار انتخاباتی توخالی برنمی‌آید. این مهم، مستلزم حزبی است که بر پایه تجربه تاریخی استوار باشد، در میان توده‌های مردم ریشه دوانده باشد و با نیروی نظریه استحکام یابد.

امروزه، در بخش‌های وسیعی از پیرامون جهان، صفوف ستم‌دیدگان شامل جمعیت قابل‌توجهی از روستاییان و – به‌طور فزاینده‌ای – شمار رو به رشدی از کسانی است که کاملاً خارج از چرخه کار قرار دارند. در سراسر جهان، شاهد کوچ تاریخی کارگران روستایی به شهرها هستیم که عواملی چون غصب اراضی و تغییرات

اقلیمی آن را رقم زده‌اند. این توده‌ها به اجبار راهی حاشیه‌های فقیرنشین شهری به سرعت در حال گسترش می‌شوند؛ جایی که یا در دام اشتغال غیررسمی و آسیب‌پذیر می‌افتند، یا اساساً هیچ افق روشنی برای کار پیش رو ندارند. در قاره آفریقا، اکنون حدود ۴۰ درصد از کل مردم با چنین شرایطی دست‌وپنج نرم می‌کنند – جمعیت‌هایی که برای آن‌ها تغییر سیاسی انقلابی یک ضرورت حیاتی است.^۲ در اینجا است که نقش حزب پیشگام در متحد ساختن ستمدیدگان و تبدیل مقاومت غالباً خودجوش آن‌ها به کنش آگاهانه انقلابی، اهمیتی حیاتی می‌یابد.

حزب کمونیست مارکسیست کنیا تلاش معاصری برای بنیان‌گذاری چنین سازمانی است – یک حزب پیشگام متشکل از زحمتکشان، تهی‌دستان شهری و دهقانان کنیا که هدفش ایفای نقشی پیشرو در مبارزه جاری علیه سرمایه‌داری، نواستعمارگرایی و امپریالیسم است. تجربیات این حزب نه تنها از تداوم طراوت و پویایی اندیشه انقلابی مارکسیستی پرده برمی‌دارد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه مارکسیسم در انطباق با شرایط ویژه کنیای امروز به کار گرفته می‌شود.

از مستعمره تا نومستعمره: مسیر کنیا در سایه امپریالیسم

حزب کمونیست مارکسیست کنیا در بستر مبارزه‌ای طولانی و فرساینده علیه سلطه استعماری و نفوذ امپریالیستی – یعنی تضعیف آشکار و بعدها پنهان حاکمیت ملی – سر برآورد. استعمار بریتانیا که در اواخر سده نوزدهم بنیان نهاده شد، مرغوب‌ترین زمین‌ها و منابع طبیعی را به نفع شهرک‌نشینان سفیدپوست و قدرت استعماری مصادره کرد. امپراتوری بریتانیا از طریق ابزارهای قانونی نظیر «فرمان اراضی تاج‌وتخت» در سال ۱۹۰۲، تمامی زمین‌های «بدون سکنی» را ملک تاج‌وتخت اعلام کرد و بدین‌سان، عملاً شیوه‌های سنتی مالکیت زمین در میان آفریقاییان را جرم‌انگاری کرده و میلیون‌ها نفر را از سرزمین‌های اجدادی‌شان بیرون راند. حاصلخیزترین زمین‌ها، به بدنامی معروف به «ارتفاعات سفیدپوستان»، منحصراً به شهرک‌نشینان اروپایی اختصاص یافت، در حالی که اکثریت آفریقایی‌ها به درون مناطق بومی‌نشین اجباری رانده شدند یا در زمین‌های خودشان به حاشیه‌نشینانی بی‌حق و حقوق تنزل یافتند. اداره استعماری برای واداشتن آفریقایی‌ها به کار مزدی در مزارع شهرک‌نشینان و صنایع نوپا، مالیات کلبه و سرانه وضع کرد، برای کنترل رفت‌وآمد مقررات منع آمودشد به اجرا گذاشت و کوشید تا با مجازات‌های بدنی و اعدام، هرگونه مقاومتی را در هم بشکند.

مقاومت در برابر حاکمیت استعماری از همان آغاز شکل گرفت، به‌طوری‌که انواع قیام‌های خودجوش در کنار جنبش‌های سازمان‌یافته برای رهایی ملی سر برآوردند. «انجمن مرکزی کیکیو» که در سال ۱۹۲۴ بنیان‌گذاری شد، و «اتحادیه آفریقایی کنیا» که در سال ۱۹۴۴ تأسیس گردید، از نخستین تلاش‌ها برای تشکیل‌یابی سیاسی علیه حکومت استعماری به شمار می‌رفتند. اما اداره استعماری با تشدید سرکوب به این تحرکات پاسخ داد، سازمان‌های سیاسی آفریقایی را ممنوع اعلام کرد و رهبران آن‌ها را بازداشت نمود.

مبارزه برای رهایی ملی در دهه ۱۹۵۰ با قیام «مائو مائو» (Mau Mau) به اوج خود رسید؛ جنبشی انقلابی و دهقانی که در برابر اشغالگری بریتانیا سلاح به دست گرفت. این قیام که به رهبری «ارتش زمین و آزادی کنیا» و تحت شعار «گیتا نا ویتیکو!» – یعنی زمین و آزادی! – سامان یافته بود، بازتابی از واقعیت تلخ زندگی میلیون‌ها کنیایی بود که با بیگانگی از خاک خویش، استثمار اقتصادی و طرد سیاسی دست‌وپنچ نرم می‌کردند. این خیزش، رژیم استعماری را تا بنیاد لرزاند. پاسخ بریتانیا اما وحشیانه و بی‌رحمانه بود. افزون بر یک و نیم میلیون نفر – که عمدتاً از قوم کیکویو (Kikuyu) بودند – به اجبار راهی اردوگاه‌های بازداشت و کار اجباری شدند. هزاران تن شکنجه و اعدام گردیدند، یا به بیگاری کشیده شده و در شرایطی کاملاً غیرانسانی قرار گرفتند. جوامع بسیاری از ریشه کنده و رانده شدند و مجازات‌های دسته‌جمعی به رویه‌ای رایج بدل گشت. آنچه در ظاهر «عملیات ضدشورش» نامیده می‌شد، در باطن کارزاری از ترور و وحشت بود که برای در هم شکستن مقاومت و بازتحمیل سلطه استعماری طراحی شده بود. آمارهای رسمی از کشته شدن حدود ۱۱ هزار جنگجوی مائو مائو حکایت دارند، حال آنکه شمار واقعی کنیایی‌هایی که جان خود را بر اثر خشونت وحشیانه بریتانیا از دست دادند، به مراتب بیشتر است.

با اوج‌گیری مبارزه مسلحانه، بریتانیا راهبرد خود را از سرکوب مستقیم به مهندسی انتقال قدرت تغییر داد؛ انتقالی که قرار بود در پوشش استقلال‌جویی، منافع اقتصادی امپراتوری را حفظ کند. این امر به «استقلال دروغین» سال ۱۹۶۳ انجامید؛ مقطعی که دولت استعماری را برنچید، بلکه صرفاً سازوکارهای اعمال حاکمیت آن را دگرگون ساخت. بریتانیا از طریق کنفرانس‌های «لنکستر هاوس» – که جناح رادیکال جنبش ضد استعماری از آن طرد شده بود – زمام قدرت را به دست بورژوازی کمپرادور مطیع سپرد؛ طبقه‌ای که با اندوختن ثروت برای خویشان، منطق اقتصادی استعمار را بدون ظواهر و تشریفات سیاسی رسمی آن تداوم می‌بخشید. این نخبگان تازه‌به‌دوران‌رسیده، تن به سازشی نواستعماری دادند که منافع تجاری بریتانیا، مالکیت اراضی و نفوذ نظامی‌اش را کاملاً دست‌نخورده باقی می‌گذاشت. پیامد این روند، زایش دولتی نواستعماری بود – نمایانی سیاه‌چرده برای تداوم سیطره سفیدپوستان. چنان‌که در مانیفست حزب کمونیست مارکسیست کنیا آمده است:

به‌جز چند اصلاح جزئی و محدود، دولت‌هایی که جانشین استعمار شدند، همان نظامی را تداوم بخشیده‌اند که چرخه بازتولید مشکلات مورد مبارزه مردم ما را رقم می‌زند. آنان که زمین‌هایشان به‌زور توسط شهرک‌نشینان غصب شد، همچنان بی‌زمین مانده‌اند... شرایط کار در حد بردگی همچنان در کشتزارهای بزرگ متعلق به خارجی‌ان و بومیان حاکم است؛ کشتزارهایی که به کارگران فاقد تشکّل مناسب، دستمزدهای گرسنگی‌آور و فلاکت‌بار می‌پردازند.

دوران پس از استقلال در سایه حکومت جومو کنیاتا، نظم نواستعماری را در کنیا تثبیت کرد. چهره‌های رادیکالی همچون پیو گاما پینتو (Pio Gama Pinto) – مارکسیستی دلبسته به آرمان رهایی پان‌آفریقایی – ترور شدند و «اتحادیه مردم کنیا» (KPU)، این حزب چپ‌گرا که خواستار تحولاتی بنیادین‌تر بود، در سال ۱۹۶۹

ممنوع اعلام گردید. در سال‌های بعد، نویسندگان و روشنفکرانی که با مبارزات دهقانان و کارگران هم‌سویی می‌کردند نیز آماج سرکوب قرار گرفتند؛ از جملهٔ بارزترین آن‌ها می‌توان به «نگوگی وا تیونگو» (Ngũgĩ wa Thiong'o) اشاره کرد که در سال ۱۹۷۷، پس از اجرای نمایشی رادیکال به زبان گیکیو توسط یک گروه تئاتر مردمی، بدون هیچ‌گونه محاکمه‌ای بازداشت شد.

با به قدرت رسیدن دانیل آراپ موی (Daniel arap Moi) در سال ۱۹۷۸، کنیا به ورطهٔ دیکتاتوری تک‌حزبی سقوط کرد؛ نظامی که با سرکوبی خشن، شکنجه‌های گسترده – از جمله در ساختمان بدنام «نیایو» (Nyayo) – و تحمیل «برنامه‌های تعدیل ساختاری» از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شناخته می‌شد. این برنامه‌ها با خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی، شکاف طبقاتی را عمیق‌تر کردند و همان خدمات اجتماعی از پیش نحیف و ناکافی را نیز در کشور به کلی از میان بردند.

احیای سیاست چندحزبی در دههٔ ۱۹۹۰ نیز چیزی جز یک سراب از آب درنیامد. نخبگان با مهارت تمام، خود را در قالب جناح‌های رقیبی از همان طبقهٔ کمپرادور بازآرایی کردند. از KANU و NARC گرفته تا «جوبیلی» (Jubilee) و «کنیا کوانزا» (Kenya Kwanza)، همگی از احزاب سیاسی تازه‌تأسیس برای چنگ‌اندازی بر دستگاه دولت بهره جستند – و این کار را اغلب از طریق بسیج هدفمند هویت‌های قومی پیش می‌بردند؛ تاکتیکی که برای سرپوش گذاشتن بر شکاف‌های مادی و ریشه‌دار ساختن قدرت نخبگان به کار می‌رفت. حتی قانون اساسی ستایش‌شدهٔ سال ۲۰۱۰ نیز، با وجود گنجاندن برخی اصلاحات مترقی، در ماهیت و جهت‌گیری خود کاملاً سرمایه‌دارانه باقی مانده است. چنان‌که حزب کمونیست مارکسیست کنیا تصریح می‌کند: «حقیقت آن است که ارزش‌های ملی ترسیم‌شده در قانون اساسی، در سایهٔ سرمایه‌داری هرگز محقق نخواهند شد؛ این ارزش‌ها تنها در پرتو سوسیالیسم جامعهٔ عمل می‌پوشند.»

حاکمیت ملی و مبارزهٔ دومرحله‌ای

حزب کمونیست مارکسیست کنیا برای شکستن چرخهٔ سلطهٔ نواستعماری، مسیری انقلابی را ترسیم کرده است که بر پایهٔ کاربست نظریهٔ مارکسیستی-لنینیستی بر شرایط خاص کنیا استوار است. این راهبرد، مسیر اصلاح‌طلبی را قاطعانه رد می‌کند. دولت نواستعماری که برای تداوم تبعیت کنیا از امپراتوری بنا شده، قابل ترمیم نیست. این دولت باید سرنگون و بازسازی شود تا در خدمت کارگران، دهقانان و تودهٔ به‌سرعت در حال رشد مردمی قرار گیرد که در شهرها به‌صورت غیررسمی زندگی و کار می‌کنند. قلب تپندهٔ نظری این راهبرد، «نظریهٔ دومرحله‌ای انقلاب» است؛ نظریه‌ای که بیان می‌کند در جامعه‌ای نیمه‌فئودالی و نواستعماری همچون کنیا، مبارزه باید از دو مرحلهٔ مجزا اما دیالکتیکاً درهم‌تنیده بگذرد.

نخستین و فوری‌ترین مرحله، «انقلاب دموکراتیک ملی» است. این یک مرحلهٔ انقلابی-دموکراتیک است که هدف اصلی آن نابودی کامل نواستعمارگری و ستون‌های داخلی آن است. وظایف این مرحله شامل در هم

شکستن طبقه زمین‌دار برای تحقق شعار «زمین از آن شخم‌زننده»؛ پایان دادن به سلطه امپریالیستی از طریق اخراج نیروهای نظامی خارجی و رهایی از سیطره مالی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی؛ و برچیدن ماشین دولتی نواستعماری و جایگزینی آن با ارگان‌های قدرت خلق است. این حزب استدلال می‌کند که چشم‌پوشی از این مرحله، واقعیت‌های مادی کنیا را نادیده می‌گیرد: مسئله حل‌نشده زمین، توده عظیم دهقانان به مثابه یک نیروی انقلابی، و قدرت ریشه‌دوانده طبقه کمپرادوری که در خدمت سرمایه خارجی است.

هسته مرکزی انقلاب دموکراتیک ملی، مبارزه برای بازپس‌گیری حاکمیت ملی است. حزب کمونیست مارکسیست کنیا حاکمیت را نه به عنوان یک عبارت حقوقی یا پرچمی در سازمان ملل متحد، بلکه به مثابه توان مادی یک ملت برای تسلط بر زمین، نیروی کار، منابع و سرنوشت خویش تعریف می‌کند. حاکمیت کنیا در زمان استقلال توسط طبقه کمپرادور به خیانت کشیده شد و همچنان از طریق بدهی‌های خارجی، قراردادهای تجاری نابرابر و پیمان‌های نظامی به حراج گذاشته می‌شود. از این رو، بازپس‌گیری حاکمیت، پیش‌شرطی راهبردی برای گام نهادن در مسیر سازندگی سوسیالیستی است. بدون تسلط بر اقتصاد، منابع و دولت، هرگونه تلاش برای ساختن سوسیالیسم توسط قدرت‌های خارجی مهار و خنثی خواهد شد.

مرحله دوم مبارزه انقلابی، انقلاب سوسیالیستی است. این مرحله دربرگیرنده اجتماعی کردن ابزار تولید، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به منظور دفاع از انقلاب در برابر دشمنان داخلی و خارجی، و دگرگونی همه‌جانبه جامعه برای ریشه‌کن‌سازی فقر، نابرابری و تمامی اشکال ستم و ستمگری است.

این چارچوب دوحله‌ای در برنامه سیاسی حزب کمونیست مارکسیست کنیا بازتاب یافته است. «برنامه حداکثری» حزب، ترسیم‌گر اهداف غایی سوسیالیسم و کمونیسم است، در حالی که «برنامه حداقلی» آن دربرگیرنده وظایف انقلابی-دموکراتیک مرحله انقلاب دموکراتیک ملی است. این وظایف، مطالباتی اصلاح‌طلبانه یا سوسیال‌دموکراتیک نیستند، بلکه بازتاب‌دهنده آرمان‌هایی روشن و ضروری برای پیشروی در دو مرحله فرایند انقلابی‌اند. این تمایز، هسته مرکزی «نظریه تغییر» در اندیشه این حزب را تشکیل می‌دهد و رویکرد آن را نسبت به قدرت انتخاباتی مشخص می‌سازد. هرچند این حزب ممکن است به لحاظ تاکتیکی در انتخابات شرکت جوید، اما هدف راهبردی‌اش تصدی مناصب در درون دولت نواستعماری نیست؛ بلکه می‌کوشد از بستر فرایند انتخاباتی برای تحکیم و سازمان‌دهی قدرت توده‌ها بهره گیرد.

پیدایش و پالایش: شکل‌دهی به حزب پیشاهنگ

حزب کمونیست مارکسیست کنیا در خلأ پدید نیامد. این حزب از آنچه «رشته‌ی طولانی کمونیسم در کنیا» می‌نامد، ریشه گرفت؛ سنتی انقلابی که در دل مقاومت ضد استعماری جوانه زد و دهه‌ها به زیرزمین رانده شد. این تبار به جناح رادیکال و پیش‌انقلابی مائو مائو بازمی‌گردد که با مطالبات خود برای توزیع مجدد زمین و مبارزه با امپریالیسم، هم سرمایه شهرک‌نشینان و هم کانون امپریالیسم را به وحشت انداخت. این جرقه

توسط چهره‌هایی همچون بلاد کاگیا (Bildad Kaggia)، ملی‌گرای رادیکال؛ پیو گاما پینتو، شهید مارکسیست؛ و اوگینا اودینگا (Oginga Odinga)، رهبر حزب چپ‌گرای اتحادیه مردم کنیا، به پیش برده شد. پس از ترور پینتو و ممنوعیت فعالیت این حزب، سازمان‌دهی چپ‌گرایانه به شدت سرکوب شد و تنها در قالب‌های مخفیانه‌ای همچون «جنبش دوازدهم دسامبر» و محافل مطالعاتی سوسیالیستی جان به در برد که با بهای گزافی در برابر دیکتاتوری موی ایستادگی کردند.

شکل کنونی این حزب از «حزب سوسیال دموکرات کنیا» (SDP) سرچشمه گرفت که پس از احیای سیاست چندحزبی در دهه ۱۹۹۰ تأسیس شد. سال‌ها، عنوان «سوسیال دموکرات» یک مصالحه عمل‌گرایانه با محیط سیاسی آغشته به ضدکمونیسم بود. اما تا سال ۲۰۱۹، هسته چپ‌گرای حزب به این نتیجه رسید که شرایط برای یک گسست قاطع با اصلاح‌طلبی مهیا شده است. در سومین کنگره ملی، این حزب رسماً به «حزب کمونیست کنیا» (CPK) تغییر شکل داد. این امر نشان‌دهنده یک جدایی قطعی از قیود و محدودیت‌های سیاست و اندیشه سوسیال دموکراتیک بود.

واکنش دولت سریع بود. اداره ثبت احزاب سیاسی از ثبت نام جدید خودداری کرد و مدعی شد که کنیا «اجازه فعالیت احزاب سوسیالیستی و کمونیستی را نمی‌دهد». حزب با توسل به اقدامات حقوقی و بسیج عمومی به مقابله برخاست و در آوریل ۲۰۱۹ به پیروزی تاریخی و سرنوشت‌سازی در دادگاه دست یافت که حق موجودیت آن را تأیید کرد و سابقه‌ای برای تکرار ایدئولوژیک در کنیا رقم زد. تغییر نام بعدی آن به «حزب کمونیست مارکسیست کنیا» (CPMK) یک تثبیت ایدئولوژیک بیشتر بود که پایبندی آن را به مارکسیسم-لنینیسم و کاربست آن بر شرایط کنیا تأیید می‌کرد و هم‌زمان پاسخی بود به بحرانی در صفوف درونی حزب.

در جریان انتخابات سال ۲۰۲۲، دو تن از مقامات ارشد حزب، «موندایرو مگانگا» (Mwandawiro Mghanga) و «بندیکت واچیرا» (Benedict Wachira) – که در اسناد درون‌حزبی از آن‌ها با عنوان «باند دو نفره» یاد می‌شد – به موضع رسمی حزب مبنی بر عدم همسویی با جناح‌های قدرت خیانت ورزیدند و به‌طور یک‌جانبه از ائتلاف بورژوازی «کنیا کوانزا» (Kenya Kwanza) اعلام حمایت کردند. بدنه اصلی و اکثریت حزب، این اقدام را که مصداق بارز «همکاری طبقاتی» بود، قاطعانه رد کردند و فرایندی گسترده از بازاندیشی و پالایش درون‌حزبی را به منظور تضمین انضباط و انسجام هرچه بیشتر در صفوف خود به راه انداختند. این بحران، بازتابی از ضعف‌های سازمانی به‌ارث‌رسیده در حزب کمونیست کنیا بود؛ حزبی که در جریان مبارزه برای لغو ممنوعیت فعالیتش، به‌سرعت به عضوگیری توده‌ای روی آورده و آنچه را خود «بنیانی متزلزل و سازش‌کارانه» می‌نامد، پدید آورده بود؛ بنیانی که در آن، رهبری حزب به‌تدریج میزبان عناصر بورژوازی فزاینده‌ای در صفوف خود شده بود. انشعاب سال ۲۰۲۲ و تغییر نام حزب، به تحکیم جایگاه «حزب کمونیست مارکسیست کنیا» در قالب یک بلوک پیشگام و منضبط یاری‌رساند؛ بلوکی که عزم و استواری‌اش در کوران تضادهای ناشی از مبارزه

طبقاتی درون‌حزبی به بوتهٔ آزمایش گذاشته شد.

ابزارهای انقلاب: سازمان‌دهی، انضباط و خط توده‌ای

حزب کمونیست مارکسیست کنیا در جایگاه یک حزب پیشگام، پنج رسالت اصلی بر دوش دارد: نخست، پرورش آگاهی کادری از طریق آموزش مارکسیستی-لنینیستی، تا هر عضو حزب به اندیشمندی، سازمان‌دهنده‌ای و مبلّغی بدل گردد. دوم، سازمان‌دهی و ایجاد هسته‌های حزبی در کارخانه‌ها، مدارس، مزارع، دانشگاه‌ها، محلات حاشیه‌نشین و جوامع دور از وطن. سوم، روشنگری و تهییج توده‌ها و انتقال خط سیاسی به دل هر مبارزهٔ توده‌ای – از دغدغهٔ مسکن و گرسنگی گرفته تا مبارزه با ستم جنسیتی و بی‌زمینی. چهارم، ایجاد همبستگی و شکل‌دهی به جبهه‌ای مشترک از نیروهای مترقی، بی‌آنکه از نقش پیشرو و رهبری طبقهٔ کارگر در جنبش کاسته شود. و پنجم، آمادگی برای بحران‌های ژرف‌تر، سرکوب‌های سهمگین‌تر و خیزش‌های آینده.

از این رو، توانمندی حزب پیشاهنگ تنها در گرو ایدئولوژی و خط سیاسی آن نیست، بلکه به سازمان‌دهی انقلابی‌اش نیز بستگی دارد؛ سازمانی که باید قادر باشد قدرت جمعی کارگران، تهی‌دستان شهری و دهقانان را نهادینه و نظام‌مند سازد و نظریه را به نیرویی مادی بدل کند. اصل محوری سازمان‌دهی در این حزب، «سانترالیسم دموکراتیک» است که سنتی کلیدی در تاریخ احزاب انقلابی به شمار می‌رود. این اصل بر چهار رکن استوار است: دموکراسی در گفت‌وگو، که بستر مناظره‌ای همه‌جانبه در درون حزب را فراهم می‌آورد؛ سانترالیسم در عمل، که تمامی اعضا را ملزم به پایبندی و اجرای تصمیمات اتخاذشده می‌کند؛ تمکین اقلیت از اکثریت؛ و اطاعت ارگان‌های پایین‌دستی از ارگان‌های بالادستی. این ساختار به‌گونه‌ای طراحی شده است که هم دموکراسی درون‌حزبی اصیل را – که از دانش و خرد جمعی حزب بهره می‌جوید – میسر سازد و هم اقدامی متحد و یکپارچه را تضمین کند. این نظام دقیقاً برای آن طراحی شده است که از فلج شدن حزب بر اثر جناح‌بندی‌ها و تفرقه‌ها جلوگیری نماید.

پل میان حزب و مردم، «خط توده‌ای» نام دارد؛ روشی در رهبری که از فرایندهای تدوین‌شده توسط مائو زدوگ در جریان انقلاب چین اقتباس شده است. اندیشه و عمل خط توده‌ای بازتاب‌دهندهٔ یک فرایند دیالکتیکی پیوسته است: مطالعهٔ دیدگاه‌های پراکنده و نظام‌نیافتهٔ مردم، نظام‌مند کردن آن‌ها در قالب یک خط سیاسی روشن، و بازگشت به سوی مردم با خطی که بتواند آنان را در مبارزهٔ سیاسی سازمان‌یافته متحد و رهبری کند. فرایند تدوین خط توده‌ای، یکی از ویژگی‌های محوری دموکراسی سوسیالیستی است و تضمین می‌کند که رهبری حزب در واقعیت عینی و ملموس ستمدیدگان ریشه داشته باشد؛ بدین‌سان، از بوروکراتیک شدن کادرهای حزب جلوگیری شده و اطمینان حاصل می‌شود که نیازهای مردم، راهنمای اقدامات و نظریه‌های مبارزهٔ گسترده‌تر است.

حزب کمونیست مارکسیست کنیا برای نهادینه‌سازی فعالیت‌های خود، بازوهای سازمانی ویژه‌ای ایجاد کرده است. «مدرسهٔ ایدئولوژیک پیو گاما پینتو» به‌عنوان «کورهٔ آموزش مارکسیستی» و «ستاد نظری انقلاب» عمل می‌کند. این نهاد مسئولیت آموزش کادرها در زمینهٔ مارکسیسم-لنینیسم، تولید محتوای آموزشی دوزبانه به زبان‌های انگلیسی و سواحیلی، و ارائهٔ شفافیت نظری به جنبش را بر عهده دارد. این حزب همچنین سازمان‌های توده‌ای را برای رهبری مبارزات در جبهه‌های خاص تأسیس کرده است که از آن جمله می‌توان به «اتحادیهٔ انقلابی زنان» و «اتحادیهٔ انقلابی جوانان» اشاره کرد. این اتحادیه‌ها با برخورداری از خودمختاری نسبی و تحت هدایت سیاسی حزب فعالیت می‌کنند و وظیفهٔ بسیج پایگاه‌های اجتماعی مربوط به خود و آموزش نسل‌های جدید رهبران را بر عهده دارند.

هدف غایی این ساختار یکپارچه، کادرسازی و پرورش کادر است. حزب در پی آن است تا «رزمندگان اندیشمند» بسازد؛ مبارزانی متعهد که از پایه‌ای نظری مستحکم برخوردارند، در میان توده‌ها ریشه دوانده‌اند و در کورهٔ انضباط انقلابی آبدیده شده‌اند. این مهم از طریق تلفیق مطالعات نظری در مدرسهٔ پیو گاما پینتو و کاربست عملی در گرمای مبارزهٔ طبقاتی محقق می‌شود؛ فرایندی که هدف آن ارتقای آگاهی از سطح خودجوش به سطح سازمان‌یافته است. این نهادینه‌سازی، نشانگر یک تکامل حیاتی از یک شبکهٔ غیررسمی کنشگران به سازمانی بالنده و پخته است که از ساختارهای لازم برای تداوم و بسط یک مبارزهٔ طولانی‌مدت و فرساینده برخوردار است.

جبههٔ گستردهٔ مبارزه: اتحاد ستم‌دیدگان

طبقهٔ کارگر به‌تنهایی نمی‌تواند در مبارزه برای انقلاب دموکراتیک ملی پیشروی کند. این طبقه به اتحادی راهبردی و گسترده‌تر از نیروهای مترقی در میان تمامی طبقات و اقشار اجتماعی نیازمند است تا بتواند دوشادوش یکدیگر علیه دشمنان اصلی این دولت – یعنی امپریالیسم، طبقهٔ کمپرادور و زمین‌داران – بایستند. در سنت مائوئیستی، حزب کمونیست مارکسیست کنیا از این پیوند با عنوان «جبههٔ متحد» یاد می‌کند. در کانون این ائتلاف، «اتحاد پایه‌ای» میان طبقهٔ کارگر، تهی‌دستان شهری و دهقانان قرار دارد؛ یعنی استثمارشده‌ترین طبقات در کنیا که نیروی به‌هم‌پیوستهٔ آن‌ها ستون فقرات انقلاب را تشکیل می‌دهد. رسالت حزب، اعمال رهبری ایدئولوژیک و سیاسی بر این جبهه است تا تضمین کند که این اتحاد به بلوکی پوپولیستی تنزل نمی‌یابد که طعمهٔ آسانِ منافع و دستکاری‌های طبقهٔ حاکم باشد.

حزب کمونیست مارکسیست کنیا که بر پایهٔ تحلیلی دقیق از ساختار طبقاتی کنیا استوار است، سایر معضلات اجتماعی را نیز در بطن مبارزهٔ خود ادغام می‌کند. از دیدگاه این حزب، این مسائل تجلی‌هایی جدایی‌ناپذیر از پیکار طبقاتی در بستر نواستعماری کنیا به شمار می‌روند. برای نمونه، در مسئلهٔ جنسیت، این حزب با چارچوب‌های فمینیسم لیبرالِ سفارشی سازمان‌های مردم‌نهاد مرزبندی قاطع کرده و موضع «فمینیسم پرولتری» را پیش می‌کشد. زنان کارگر و دهقان کنیایی با «ستم سه‌گانه» دست‌وپنچ نرم می‌کنند: به‌عنوان

اعضای یک طبقه استثمارشده، به‌عنوان زنان در زیر یوغ پدرسالاری، و به‌عنوان شهروندان یک ملت در چنگال نواستعمار. «اتحادیه انقلابی زنان» مسئولیت راهبری این پیکار را بر عهده دارد و برای دستیابی به تمامی مطالبات – از حق مالکیت زمین و دستمزد برابر گرفته تا ریشه‌کن‌سازی خشونت علیه زنان – مبارزه می‌کند و هم‌زمان، این دغدغه‌ها را به مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و در راه سوسیالیسم گره می‌زند.

در زمینه حقوق دگرباشان جنسی، حزب کمونیست مارکسیست کنیا علیه ستمی که بر رفقای دگرباش روا داشته می‌شود به مبارزه برمی‌خیزد؛ ستمی که آن را محصول قوانین دوران استعمار، بنیادگرایی دینی و سنت‌های پدرسالارانه‌ای می‌داند که همچون باری سنگین بر فرهنگ و جامعه کنیا سنگینی می‌کنند. این حزب سیاست‌های مبتنی بر تعصب را قاطعانه رد می‌کند. هم‌زمان، رویکردی انتقادی نسبت به «سیاست‌های هویتی» لیبرالی دارد که همبستگی طبقاتی را تکه‌تکه می‌کند، و همچنین «سرمایه‌داری رنگین‌کمانی» ترویج‌شده توسط سازمان‌های مردم‌نهاد امپریالیستی را به چالش می‌کشد؛ رویکردی که هویت را به کالا بدل می‌سازد، در حالی که نظام‌های استثمار را دست‌نخورده باقی می‌گذارد. به بیان دیگر، حزب در پی آن است تا مبارزه برای رهایی جنسی و جنسیتی را در چارچوبی مارکسیستی-لنینیستی ادغام کند و بدین‌سان از دام‌های طرد جزم‌اندیشانه از یک سو و مصادره لیبرالی از سوی دیگر بگریزد.

در خصوص بحران زیست محیطی، حزب کمونیست مارکسیست کنیا آن را جزئی جدایی‌ناپذیر از «جنگ طبقاتی» گسترده‌تر و محصول مستقیم انباشت امپریالیستی می‌داند. امپریالیسم مسئول بیش از ۸۰ درصد انتشار تاریخی دی‌اکسید کربن است، با این حال کسانی که بیشترین ضربه را از پیامدهای آن متحمل می‌شوند، دهقانان آفریقایی‌اند نه زمین‌داران اروپایی؛ صیادان لامو و دریاچه ویکتوریا هستند نه مدیران وال‌استریت؛ و تهی‌دستان شهری در ماتاره و کیرا هستند نه میلیاردرهای داووس. این حزب سبزشویی سرمایه‌داری و راه‌حل‌های دروغینی همچون بازارهای کربن را رد می‌کند و از آن‌ها با عنوان «امپریالیسم سبز» – شکلی نوین از سلطه استعماری – یاد می‌کند. در مقابل، خواستار «بوم‌شناسی مردمی» است؛ مبارزه‌ای ریشه‌دار در خط توده‌ای که پیکار برای عدالت زیست‌محیطی را به انقلاب ارضی، حاکمیت غذایی و ضدیت با امپریالیسم پیوند می‌زند و خواهان پرداخت غرامت‌های زیست محیطی از سوی قدرت‌های امپریالیستی است. سرانجام، این حزب تعهدی راسخ به انترناسیونالیسم و پان‌آفریقاییسم انقلابی دارد. پان‌آفریقاییسم بی‌دندان و به‌رهبری کمپرادورها در نهادهایی همچون اتحادیه آفریقا را طرد می‌کند و در عوض خواستار وحدت قاره‌ای است که بر پایه مبارزه برای سوسیالیسم و علیه امپریالیسم استوار باشد. جریان‌های مترقی در میان جوامع کنیایی دور از وطن به‌عنوان یک یگان راهبردی از انقلاب نگریسته می‌شوند که وظیفه آموزش سیاسی، سازمان‌دهی و همبستگی‌سازی را بر عهده دارند. این فعالیت‌های بین‌المللی توسط «دپارتمان بین‌الملل کمیته مرکزی سازمان‌دهی» هماهنگ می‌شود که پیوندهایی با جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان، از فلسطین و فیلیپین گرفته تا کوبا و ونزوئلا، برقرار می‌سازد.

به سوی پیروزی

تاریخ پیکار انقلابی در آفریقا با خیانت‌ها و شکست‌های سنگینی آمیخته است. رهبرانی که در پی تدوین راهبردهایی برای تحقق حاکمیت ملی بودند – از پیو گاما پینتو تا توماس سانکارا، و از پاتریس لومومبا تا معمر قذافی – به تبانی قدرت‌های غربی و نخبگان کمپرادور داخلی، برکنار و اعدام شدند. هر یک از این مبارزات بر پایه سازمان‌های توده‌ای استوار بود که می‌کوشیدند مردم را در نبردی مشترک برای رهایی و سوسیالیسم متحد سازند. در سراسر این قاره، آن پیکار با پس‌روی مواجه شد؛ چرا که دگم‌های نئولیبرالی ریشه دواندند و سازمان‌های مردم‌نهاد با خارج ساختن توده‌ها از عرصه مبارزه، آرمان‌های رهایی‌بخش را به مطالبات صرفاً اصلاح‌طلبانه تقلیل دادند.

با این حال، این پیکار باید ادامه یابد. آفریقا همچنان استثمارشده‌ترین قاره روی کره زمین باقی مانده است. منابع بی‌رحمانه غارت می‌شود و نیروی کارش تا مرز نابودی نظام‌مند، بی‌ارزش شمرده می‌شود. زمین‌هایش به یغما می‌رود و بدهی‌های سنگینی که بر ملت‌هایش تحمیل شده، توان حکمرانی‌شان را فلج ساخته است. کشورهای این قاره به اشغال ارتش‌های بیگانه‌ای درآمده‌اند که نقش ضامن منافع امپریالیستی را ایفا می‌کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد، رسانه‌ها و پروژه‌های علمی تأمین‌مالی‌شده توسط غرب، نفوذ و قدرت چشمگیری در سراسر کشورهای این قاره اعمال می‌کنند. پیامد این روند آن است که زندگی مردمان آفریقا به شکلی تراژیک پیش از موعد به پایان می‌رسد؛ بحرانی که تغییرات اقلیمی و ویرانی‌های زیست‌محیطی در صدد آن را به فاجعه‌ای همگانی و فراگیر بدل سازند.

از این رو، حزب کمونیست مارکسیست کنیا در امتداد یک سنت تاریخی دیرپا قد علم کرده است؛ سنتی که به‌خوبی درک می‌کند دگرگونی انقلابی در کنیا – و دیگر ملت‌های فراتر از آن – هم پیش‌شرطی برای بقاست و هم پیامد گریزناپذیر تضادهای عمیق میان ستم‌دیدگان و ستمگران‌شان. این حزب هم‌سو با جریان تاریخ گام برمی‌دارد و با تکیه بر دستاوردها و شکست‌های گذشته، در پی آن است تا شاخه‌های حزب را در تک‌تک محیط‌های کاری، روستاها و سکونتگاه‌های شهری استوار سازد و با ارتقای سطح سازمان‌دهی و آگاهی توده‌ها، راه را برای پیروزی نهایی‌شان هموار کند.

۱. کارل مارکس و فریدریش انگلس، **مانیفست حزب کمونیست** (۱۸۴۸).

۲. Paris Yeros, "The Fifth Great Power and Polycentrism in the 21st Century," *Agrarian South: Journal of Political Economy* 13, no. 1 (2024): 6-32.

پیوندها

[۱] اینجا

<https://progressive.international/blueprint/768bd64d-5f56-4cab-80cf-9049eddb78d3-building-the-vanguard-party-in-kenya/en/>